

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع :

اندیشه شهید مطهری و دکتر بازرگان در باب حکومت

استاد مدرس:

دکتر احمد علی صالحی

محقق :

احسان سپهری

زمستان ۹۷

مقدمه :

حکومت به عنوان یکی از مفاهیم اصلی در مفاهیم سیاسی قدمتی بسیار طولانی دارد و هرچند به مدد تحولاتی همچون رنسانس ، عصر روشنگری ، انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی عمدتاً در غرب صیقل خورده و تکامل یافته است اما در حوزه اندیشه اسلامی هم مورد توجه قرار گرفته است .

با آغاز قرن بیستم با وقوع انقلاب مشروطه که بارز ترین نمود آن تغییر و تحول در نظام سیاسی ایران بود ، بحث حکومت وارد مرحله جدیدی شد و واکنش هایی از سوی اندیشمندان و روشنفکران دینی و غیر دینی به دنبال داشت توجه به اسلام سیاسی به ویژه در سالهای بعد از انقلاب مشروطه پویاتر و غنی تر گردید .

در این میان سهم نویسندگان و اندیشمندان حوزوی و غیر حوزوی مانند دکتر بازرگان و شهید مرتضی مطهری از پایگاهی جدید و با بهره گیری از علوم جدید درباره نسبت دین و سیاست و دین و حکومت قابل توجه است .

نظریه حکومت از دیدگاه شهید مطهری

علامه شهید مرتضی مطهری یکی از متفکران بزرگ طرفدار دیدگاه ولایت انتصابی فقیه است. این متفکر بزرگ گرچه فرصت کافی برای طرح مستقل، منسجم ولایت فقیه را پیدا نکرد، اما با این حال، بحث های پراکنده و مختصری که در مناسبت های مختلف در این باره عرضه کرده، بسیار جامع، روشنگر، روزآمد و راه گشاست.

این شهید پرتلاش دیدگاه خود درباره ولایت فقیه را با توجه به واقعیت های آغاز استقرار جمهوری اسلامی بیان کرده و مباحثی همچون ضرورت حکومت، حق حاکمیت، مبنای مشروعیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام و ولایت فقیه را طرح و توضیحات بسیار روشنگری درباره بعضی از ابهام های موجود در سازگاری ولایت با جمهوریت و تعارض میان جمهوری با اسلامی و... بیان کرده است.

### تعریف حکومت

علامه شهید با اعتباری دانستن حکومت و ترکیب آن از اجزای مقومی چون قانون، دفاع از هجوم خارجی، امنیت، فصل خصومت، و اجزای غیرمقومی مانند حفظ موارث فرهنگی و ارائه خدمات عمومی نظیر مخابرات و بهداشت و... حکومت را این چنین تعریف کرده است:

«پس دولت و حکومت در حقیقت، یعنی مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی و مظهر عدالت و امنیت داخلی و مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیم های اجتماعی در روابط خارجی.» (۱)

### لزوم و ضرورت حکومت

شهید بزرگوار درباره لزوم و ضرورت حکومت بیانی روزآمد دارد. وی با رد دیدگاه مارکسیسم که حکومت را ساخته طبقه ثروتمند برای استثمار طبقه فقیر می دانند، درباره ضرورت حکومت -

حتی در جامعه بی طبقه - نوشته است:

«هم چنان که گفتیم آن جا که جامعه بی طبقه نیز باشد، عدالت داخلی خود به خود اجرا نمی شود و جرم خود به خود از بین نمی رود که حفظ امنیت داخلی نیازمند به یک قدرت متمرکز نباشد، و هم چنین یک جامعه اشتراکی نیز نیازمند به دفاع ملی و نیازمند به روابط خارجی است و نیازمند به فصل خصومت و اجرای حدود و مجازات ها است. مگر این که فرض کنیم آینده بشریت یکپارچه است؛ پس دشمن خارجی وجود ندارد و رابطه با خارج وجود ندارد، پس نه وزارت دفاع لازم است و نه وزارت خارجه؛ چون ریشه همه تجاوزات و عصیان ها مالکیت است. پس نیازی به دادگستری و هم چنین به شهربانی و ژاندارمری و بالاخره به حفظ امنیت نیست، پس نیاز به دولت نیست. ولی باز هم این سؤال پیش می آید که نیازهای ثانوی ناشی از توسعه تمدن ایجاب می کند ارشاد و هدایت و مدیریت را در عصر توسعه، پس نیاز به دولت و حکومت به عنوان این مظهر هست.» (۲)

حق حاکمیت

شهید مطهری در یادداشت هایی که در پایان کتاب پیرامون جمهوری اسلامی چاپ شده به چند مبنا در مورد حق حاکمیت اشاره کرده و دو مبنا را با فقه شیعه قابل انطباق دانسته است. این ملاک ها و مبانی عبارت اند از:

الف: حق طبیعی

بعضی از فیلسوفان معتقدند که طبیعت، شأن و منزلت حکمرانی را تنها به عهده عده خاصی نهاده است و این مسؤولیت از توان دیگران بر نمی آید. (۳) استاد شهید در تبیین آن نوشته است:

«این که حق حاکمیت حق طبیعی یک نژاد است، برخی نژادها آسمانی هستند، همان عقیده ای که در ایران قدیم وجود داشته در مورد آسمانی نژاد بودن شاهان، تخمه شاهی و نژاده بودن، پس حق طبیعی و موروثی می شود.» (۴)

ب: حق عمومی مردم

این نظریه در حال حاضر رایج ترین نظریه در فلسفه سیاسی است. شهید مطهری در توضیح آن نوشته است:

«[حق حاکمیت] حق عموم مردم است از باب این که همه مردم علی السویه آفریده شده اند ، پس وضع قانون، اجرای قانون، تعیین واضع و مجری قانون به عهده مردم است (دموکراسی).» (۵)

ج: حق الهی

بیشتر ادیان موجود حق حاکمیت را از آن خداوند می دانند. شهید مطهری مشروعیت الهی در فقه اسلامی را به سه صورت تقریر کرده است.

صورت اول: حق الهی، به معنی این که حاکمیت اعم از وضع قانون و وضع مصوبات فرعی

و حکم - به مفهوم فقهی - یعنی بر مبنای مصالح موقت ... جز خداوند کسی را شایسته نیست، و افرادی نه به دلیل خاصیت طبیعی و موروثی بلکه به دلیل خاصیت تقرب و عدالت و علم این حق را پیدا می کنند. قهراً ماهیت حکومت، ولایت بر جامعه است نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه. فقه هم این مسأله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است. از نوع ولایتی که بر قُصْر و عُیْب دارد. پس ملاک، انتخاب مردم نیست. انطباق با معیارهای الهی است، و با آن انطباق خود به خود حاکم می شود و مانعی نیست که در آن واحد ده ها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد.

(۶)

صورت دوم: حق الهی، به این معنی که وضع قانون کلی، الهی است ولی تعیین حاکم برای وضع قوانین جزئی و حکم بر طبق مصالح و آمریت، بر عهده مردم و حق مردم است. (اصل بیعت و شوری)، نظریه اهل تسنن، و شرط حاکم حداکثر عدالت و سیاست است نه فقاقت و فیلسوفی. (۷)

صورت سوم: نظریه بالا با تفاوت میان عصر حضور و عصر غیبت و با تفاوت در ضرورت فقاقت و عدالت حاکم (قابل انطباق بر فقه شیعه) ولی انتخابگرها یا سایر فقیهان هستند (نوعی حکومت اریستوکراسی) و یا انتخاب آن ها نظیر انتخاب مرجع تقلید با عامه است. (نوعی دموکراسی). (۸)

مبنای مشروعیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم:

پس از آن که مبانی و ملاک های مشروعیت حکومت ها از نگاه شهید مطهری روشن شد، باید دید که مشروعیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر چه مبنا و ملاکی استوار است.

شهید بزرگوار همانند دیگر فقیهان شیعه برای پیامبر خدا سه شأن و منصب قایل است: «رسالت، قضاوت و حکومت». وی بر این باور است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علاوه بر دارا بودن مسؤولیت الهی رسالت و قضاوت، از سوی خداوند مأموریت داشته است که حکومت دینی تشکیل دهد و خود زعامت و رهبری آن را نیز در دست گیرد. شهید مطهری در این باره نوشته است:

«مقام مقدس سوم که پیغمبر دارد که آن را هم خدا برای او معین کرده است و خدا هم باید معین بکند، آن، مقام حکومت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حاکم مردم بود، سانس مردم بود، یعنی مدیر اجتماع بود، ولی امر اجتماع بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حکومت تشکیل داد، خودش در رأس بود، فرمان می داد.» (۹)

بنابراین، مبنای مشروعیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم انتصاب از سوی خداوند متعال است.

مبنای مشروعیت حکومت امامان شیعه:

شهید مطهری مبحث مبنای مشروعیت حکومت های بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با این پرسش آغاز می کند که آیا خدا به پیغمبر دستور داده است که بعد از خودش این مراتب

(مرجعیت دینی، منصب قضا و حکومت) را به دیگران تفویض بکند یا نه؟

وی در مقام پاسخ به این پرسش، بر این اعتقاد شیعه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر سه منصب الهی خود را به امر الهی به امامان تفویض کرده پای فشرده است و در بیان منصب مرجعیت دینی، بین پیغمبری، و مبین احکام بودن تفکیک کرده و بر این باور است که پیغمبری نیابت بردار نیست؛ یعنی اصلاً بعد از پیغمبر خاتم پیغمبر دیگری نیست. اما مبین احکام بودن نایب بردار است و باید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از خودش معین بکند که بعد از من احکام را چه کسی بیان می کند. با این تفاوت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خودش هر چه احکام می گرفت از وحی الهی می گرفت، ولی شخص بعد از او باید احکام را از پیغمبر گرفته باشد و به مردم ابلاغ کند. این همان امامت است. امامت مقام علمی و مرجعیت حلمی است. (۱۰) درباره دو منصب قضاوت و حکومت نیز نوشته است:

«مقام قضاوت هم همین طور است. پیغمبر که می میرد مقام قضاوت که نمی میرد. چون مردم به قضاوت احتیاج دارند، بعد از پیغمبر هم بین مردم مشاجرات صورت می گیرد و باید مقامی باشد که بین آن ها فصل خصومت بکند، قضاوت بکند. بنابراین، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باید تکلیف قضاوت را برای بعد از خودش مشخص بکند که بعد از من چه کسی باید قاضی باشد ... پس یک نکته که می خواستم عرض بکنم این است که این سه مقام هر کدام به نحوی بعد از پیغمبر به شخص دیگری منتقل می شود.» (۱۱)

در جای دیگر نوشته است:



«در شیعه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البته با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را برای امامت تعیین کرده است که لازمه امامت حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در مواقعی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای این که امام بعد از شما اوست.» (۱۲)

بنابراین، مبنای مشروعیت حکومت امامان معصوم علیهم السلام را نیز انتصاب تشکیل می دهد.

#### مبنای مشروعیت ولایت فقیه

چنان که گذشت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام دارای سه شأن و مسؤولیت الهی (مرجعیت دینی، قضاوت و حکومت) بودند. درباره انتقال شأن مرجعیت دینی و علمی و منصب قضای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام علیه السلام به فقیهان جامع شرایط در فقه شیعه بحثی نیست و اجماع هم بر آن قائم است. بحث درباره انتقال منصب سوم پیامبر و امام به فقیه جامع شرایط است.

سخن در این است که آیا همان طور که مبنای مشروعیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام را انتصاب تشکیل می داد، مبنای حکومت فقیه هم انتصاب از جانب خداوند متعال است یا انتخاب از جانب مردم؟

شهید مطهری درباره امکان انتقال این دو منصب از جانب خداوند به فقیه و امکان انتصاب فقیه نوشته است:

«مطلب دوم این است که از این سه مقام، مقام پیغمبری یک مقام شخصی است؛ یعنی نمی تواند کلی باشد، ولی مقام قضاوت و حکومت می تواند کلی باشد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی تواند مقام پیامبری و هم چنین مقام امامت را به طریق کلی بیان بکند. مثلاً بگوید هر کس ک

ه دارای فلان صفات بود، پیغمبر یا امام است که در آن واحد، شاید صد نفر شایستگی آن را داشته باشند، ولی مقام قضاوت و مقام حکومت را به طور کلی می شود تعیین کرد. یعنی پیغمبر این طور می گوید که بعد از من هر کس دارای فلان صفات باشد می تواند قاضی باشد ... آن وقت اگر کسی دارای این مقام بود می تواند بگوید مرا خدا معین کرده است، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اصلی ذکر کرده است که مطابق آن اصل من می توانم قاضی باشم.» (۱۳)

انتصاب یا انتخاب؟

چنان که گذشت از دیدگاه شهید مطهری سه منصب مرجعیت دینی، قضاوت و حکومت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام انتصاب از جانب خداوند متعال است. نسبت به فقیهان نیز بدون هیچ تردیدی دو منصب مرجعیت دینی و قضاوت انتصابی است. اما انتصابی یا انتخابی بودن منصب حکومت و زعامت سیاسی فقیه مورد اختلاف است.

در سخنان و آثار شهید مطهری نوعی تعارض ابتدایی در این باره به چشم می خورد. از بعضی از آثار شهید مطهری نظریه انتصاب استفاده می شود و از بعضی دیگر، نظریه انتخاب. ایشان در

مبحث «حق حاکمیت» در دو موضع «ولایت حاکم» را در مقابل «وکالت» قرار داده و تصریح کرده است که آنچه در فقه مطرح است «ولایت حاکم» است نه وکالت حاکم:

«آن کسی که مطابعت مشروع دارد به دو گونه ممکن است. یکی به نحو ولایت و دیگری به نحو وکالت. آنچه در فقه مطرح است به عنوان ولایت حاکم مطرح است.» (۱۴)

در جای دیگر نوشته است:

«قهرأ ماهیت حکومت، ولایت بر جامعه است نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه، و فقه هم این مسأله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است؛ از نوع ولایتی که بر قُصْر و غُیْب دارد. پس ملاک، انتخاب مردم نیست، انطباق با معیارهای الهی است و با آن انطباق خود به خود حاکم می شود و مانعی نیست که در آن واحد ده ها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد.» (۱۵)

وی در جای دیگر با مقایسه حاکم با مفتی این نتیجه را گرفته است که همان طور که مفتی به مجرد داشتن شرایط افتا به مقام مرجعیت نصب شده (انتصابی بودن مرجعیت) حاکم هم این گونه است:

«بالاخره آن حکومتی که باید میان مردم باشد، باید واجد شرایطی باشد که آن شرایط را اسلام معین کرده است. اگر آن شرایطی را که اسلام معین کرده است داشته باشد، همان طور که مفتی بدون این که خدا شخص اش را معین کرده باشد با آن شرایط می تواند فتوا بدهد، حاکم هم بدون این که خدا شخص اش را معین کرده باشد می تواند میان مردم حکومت کند.»

بعضی از عبارت های دیگر شهید مطهری با نظریه «انتخاب» سازگارتر است از جمله: در مبحث «حق حاکمیت» نظریه انتخاب - آن گونه که اهل سنت قایل اند - را با چند تغییر با فقه شیعه قابل انطباق دانسته و نوشته است:

«نظریه بالا (انتخاب) با تفاوت میان عصر حضور و عصر غیبت و با تفاوت در ضرورت فقاقت و عدالت حاکم (قابل انطباق بر فقه شیعه) ولی انتخابگرها یا سایر فقها هستند (نوعی حکومت اریستوکراسی) و یا انتخاب آن ها نظیر انتخاب مرجع تقلید با عامه است (نوعی دموکراسی)» (۱۷)

هم چنین در پاسخ به این پرسش که مفهوم جمهوری اسلامی در تعارض با موازین دموکراسی و در تعارض با مفهوم جمهوری به معنی عام آن است، می گوید:

«جمهوری اسلامی از دو کلمه مرکب شده است. کلمه جمهوری و یک کلمه اسلامی. کلمه جمهوری، شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می کند و کلمه اسلامی محتوای آن را.

می دانیم که حکومت های دنیا چه در گذشته و چه در حال حاضر، شکل های مختلفی داشته اند . یکی از این حکومت ها، حکومت عامه مردم است؛ یعنی حکومتی که حق انتخاب با همه مردم است .. به علاوه این حکومت، حکومتی موقت است؛ یعنی هر چند سال یک بار باید تجدید شود .

اما کلمه اسلامی همان طور که گفتیم محتوای این حکومت را بیان می کند. یعنی پیشنهاد می کند که این حکومت با اصول و مقررات اسلامی اداره شود و در مدار اصول اسلامی حرکت کند. چون می دانیم که اسلام به عنوان یک دین، در عین حال یک مکتب و یک ایدئولوژی است؛ طرحی است برای زندگی بشر در همه ابعاد و شؤون آن. مَهر اسلامیت را اکثریت قاطع ملت ایران بر نوع نظام آینده این مملکت زده است ... مسأله ولایت فقیه را هم که مطرح کردید از همین قبیل است. ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه، خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن، مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم.

وظیفه یک ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می دهد. ... لهذا امام در فرمان خود به نخست وزیر دولت موقت می نویسد: به موجب حق شرعی (ولایت فقیه) و به موجب رأی اعتمادی که از طرف اکثریت قاطع ملت به من ابراز شده، من رئیس دولت را تعیین می کنم «(۱۸)»

استاد شهید در عبارت بالا از «انتخاب رئیس حکومت توسط مردم»، «موقتی بودن حاکم»، «حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود» و سخن به میان آورده که با نظریه انتخاب سازگار است.

اندیشه دکتر مهدی بازرگان در باب حکومت :

بازرگان در مباحث سیاسی خود به طور اعم و در بحث حکومت به طور اخص، انگیزه های دینی و مذهبی خویش را به هیچ عنوان پنهان نمی کند، به همین دلیل به ویژه حکومت مبتنی بر دین مهندس بازرگان تمامی اصول و مبانی آن برگرفته از اسلام و از منظر دین تعریف شده اند، اگر چه او بسیاری از مفاهیم دموکراسی غرب را می پذیرد و ستایش می کند و در یک روش تطبیقی به این نتیجه می رسد که بسیاری آنها در اسلام وجود دارد، اما دلایلی که برای مطابقت اصول دموکراسی غرب با اسلام دارد در حیطه دلایل و توجیحات دینی است. بنابراین دموکراسی دینی مورد نظر بازرگان، یک دموکراسی بومی و مطابق با ارزش های ملی اسلامی جامعه است. او اصول دموکراسی غرب را با اصول دموکراسی اسلامی خود در هم می آمیزد به طوری که ما در کنار آزادی، برابری، رأی اکثریت، تساهل، انتخابات که بیشتر در حوزه دموکراسی مطرح اند مفاهیم دیگری چون شورا، اطاعت، امر به معروف و نهی از منکر، زمامدار، تقوا، اخلاقیات و ... را که صبغه ی دینی دارند می بینیم؛ به عنوان مثال انتخاب رهبر حکومت کاملاً طبق استاندارد های دموکراتیک انجام می گیرد، اما بعد از انتخاب بازرگان برای استمرار حکومت منتخب مردم، از واجب بودن اطاعت مردم از حاکم سخن می گوید و مسئول بررسی اختلافات بین حاکم و مردم را به مجمعی از روحانیون عالی مرتبه موکول می کند، مشاهده می شود که برای استمرار حکومت دموکراتیک مفاهیم و راهکارهای اسلامی هم کاربرد دارند. به عبارتی اصول دموکراتیک و دینی مکمل یکدیگرند. فقدان تبیین نظری سازگاری با ناسازگاری مفاهیم پایه ای دین و دموکراسی دینی مورد نظر بازرگان موجب کناره هم چیدن برخی ویژگی های ظاهره متناقض برای چنین حکومتی از سوی وی شده است، در دموکراسی حاکمیت ملی از آنان سرچشمه می گیرد و توسط مردم و نمایندگانشان اعمال می شود، در دموکراسی انسان جعل کننده و خالق

قانون است ولی در حکومت دموکراتیک دینی بازرگان انسان مجری سیاسی و اداری است و قانون الهی حاکم است. بنابراین در این نظریه ی بازرگان تبیین نظری قانونگذار بودن انسان با خدا و مرز و نسبت بین قوانین الهی و انسانی صورت پذیرفته است .

در بحث اطاعت که بازرگان آن را بعد از انتخاب فرد به منصب سیاسی بر مردم واجب می داند، نیز با اصل حقوق متقابل افراد و حاکمیت قانون در جامعه ی دموکراتیک چندان سازگار نیست و به نظر می رسد بازرگان همچنان به مشروعیت دینی در این خصوص بیشتر بها می دهد تا مشروعیت قانونی و تبعاً فکر ایجاد انجمن حل اختلاف با اختیار حق و تو چگونه در دموکراسی که وظایف و اصول را قانون به شفافیت و صراحت بیان می دارد چگونه جای می گیرد؟ آیا مقوله تفکیک قوا در دموکراسی ها که از نظر بازرگان هم پذیرفته شده است نیاز به چنین انجمن را پاسخ به این سؤال را بی جواب می گذارد. منتفی نمی داند؟ طبیعی است عدم تبیین نظری اصول اساسی دین و دموکراسی نیز و بازرگان

حکومت دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی بازرگان، تفاوت هایی با دموکراسی اسلامی او دارد: او، این حکومت در چارچوب ایدئولوژی که معمولاً محصول دوران مبارزه است مطرح نشده است، ثانیاً، مفاهیم دینی در آن کمتر به چشم میخورد هر چند کاملاً مبرا از مفاهیم دینی نیست ثالث، بازرگان در حکومت مبتنی بر قانون اساسی قسمت اعظم دین به حوزه ی خصوصی انسان ها احاله می شود و دین حضور حداقلی در حوزه سیاست دارد و حتی حکومت و دین مرزهای جداگانه ای دارند، با دو کارکرد مختلف با منشاء و معیارهای مختلف و مستقل که در عین حال می توانند از جهاتی هم مشترک باشند. (بازرگان: ۱۳۷، آخرت و خدا، ص ۱۱۵)

رابعاً، در حکومت دموکراتیک اسلامی، حاکم هم در برابر مردم مسئول است و هم در برابر خدا و مسئول هدایت مردم به سوی سعادت، هم در این جهان و هم در جهان دیگر است. اما در دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی رابطه حاکم با مردم در چارچوب قانون اساسی است. حاکم

فقط پاسخگوی مردم است و به زندگی آن جهان مردم کاری ندارد.

خامسا در دموکراسی اسلامی رهبری دینی با رهبری سیاسی توأم است و حکومت از وظایف اصلی رسالت و پیامبری محسوب می شود، اما در حکومت دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی، رهبری دینی از رهبری سیاسی جداست، حکومت برای پیامبر از نظر بازرگان امری فرعی و درجه دوم است و بیشتر به مردم واگذار می شود، حکومت امری عقلانی و بشری است و بشر می تواند چون سایر مشکلات خود از پس آن هم برآید. نبوت و حکومت در منشأ جداگانه دارند.

اگر دموکراسی را دارای دو وجه نظری و عملی بدانیم که وجه نظری آن به مباحث اندیشه ای و فلسفی در باب آزادی، برابری، تاهل، مشارکت اکثریت و سایر اصولی دموکراسی می پردازد و در بعد عملی، به نهادها و سازمان ها و تشکل هایی می پردازد که برآمده از اصول دموکراسی و مظهر دموکراسی هستند، باید قبول کنیم که بازرگان به لحاظ برخورداری از تحصیلات تجربی و بهره مندی از روش شناسی عملی و تجربی و اثباتی، به بعد عملی دموکراسی اهمیت بیشتری داده است. او آنچه به عنوان پدیدار های دموکراسی در غرب تیلور یافته و در رفتار مردم نمود پیدا کرده است، تحسین میکند، اما در خصوص مبانی نظری دموکراسی، آن ها را بیشتر از منظر اسلامی مورد نظر خویش تحلیل کرده است. وی به سراغ بنیان و اندیشمندان دموکراسی غرب نمی رود و به همین دلیل بازرگان به نسبت بین دین و دموکراسی در لایه های عمیق نظری چندان توجهی نمی کند و این احتمالا به دو دلیل است: اول آنگونه که خود در کتاب راه طی شده میگوید، بحث های فلسفی و استدلالی را در حوزه سیاسی چندان سودمند نمی داند و در ثانی چون مباحث بازرگان در باب دموکراسی غربی بیشتر در آثار متأخر ایشان دیده می شود، احتمالا چنین قصدی را داشته است، ولی عمرش کفاف نداده تا به آنها پردازد. البته بازرگان در نوع دوم



حکومت خود به زبان امروزی تر و حتی نزدیکتر به دموکراسی های غربی در باب دموکراسی سخن می گوید.

نکته دیگری که باید متذکر شویم این است که بازرگان، زمینه سازی برای شکل گیری تشکل ها و گروه ها و انجمن های صنفی و حرفه ای را مقدمه ای برای دموکراسی میدانند و در کنار آنها به نقش تربیت اخلاقی و درونی فرد هم برای رسیدن به دموکراسی بسیار بها می دهد اما از بستر اقتصادی جامعه و میزان توسعه اقتصادی که بتوان این انجمن ها و گروه ها را در آن استقرار بخشید، با مفاهیم اخلاقی را در آن آموزش داد سخن نمی گوید؛ آیا دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی در یک جامعه با ساختارهای سنتی اقتصادی امکان پذیر است؟ به چنین سئوالی پاسخ نمی دهد.

به علاوه اصول اقتصادی که وی از متون و نصوص اسلامی درک می کند، چگونگی پیوند آن با دموکراسی را به لحاظ نظری در حکومت دموکراسی مبتنی بر دین خود تبیین نمی کند. مثلاً روشن نمیکند اصل استخلاف بودن انسان با اندیشه های دموکراسی انسان مدار و مدافع حقوق بشر چگونه با هم سازگار و همنشینی دارند؟

اگر اصول دموکراسی های امروزی را عبارت از مشارکت همگانی مردم در امور خود، رأی اکثریت، آزادی تساهل، تسامح، قانون گرایی، حقوق شهروندی، حاکمیت ملت، رضایت مردم، پاسخگو بودن حکومت، برابری و ... بدانیم باید ادعا کنیم که مدل حکومت مبتنی بر قانون ارزش های جامعه ایران است. اساسی بازرگان همه آنها را رسمیت می شناسد با این تفاوت که متأثر از فرهنگ، دین و

دموکراسی قانونی بازرگان بر آموزش و راهکار های دموکراتیک بین توده های مردم استوار است.

حکومت از آن مردم و برای مردم یعنی دموکراسی، از مردم نشات می گیرد و نه از حکومت. مردم رفتارهای دموکراتیک را فرا می گیرند، و از طریق ایجاد نهادها، تشکل ها و گروه های صنفی و حرفه ای و در نهایت احزاب سیاسی این افکار را درونی می سازند. بنابراین می توان دموکراسی را به عنوان روش در آثار بازرگان فهمید، زیرا او به نتایج و کارکرد نظام این مورد کارکردی مثبت دارد. حکومتی بیشتر بها می دهد تا به مباحث نظری و اندیشه ای دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی در

بازرگان، اگر چه در برهه ای خاص، ۱۳۶۰ - ۱۳۴۲، به دموکراسی دینی عنایت دارد، اما قانون گرایی و حکومت در چارچوب قانون را در همین دوره هم مد نظر دارد، حکومتی که بیشتر مشروعیت قانونی بودن خود را علاوه بر مردم از مطابقت با اصول قانون اساسی و دین می گیرد.

بنابراین او در همه دوران عمر سیاسی خویش طرفدار حکومت قانون است. اما دلیل تاکید بیشتر او بر حکومت قانون در اواخر عمر، رعایت مرز میان حکومت و دیانت و در عین حال احترام به حق حاکمیت مردم بر جامعه است

تأکید بازرگان بر آزادی فردی، عدالت، مشارکت مردم، انجمن ها و تشکل های مردمی و سایر اصول دموکراتیک، ناشی از احترام و ارزش بالایی است که او برای انسان قایل است. انسانی که غیر از خدا پرستش دیگران برایش شرک است و اداره جامعه و امور خود در انحصار او است، حق انتقاد و اظهار نظر دارد ملاک و میزانی که می تواند به انسان ارزش انتقاد و اظهار نظر دارد، خود تصمیم می گیرد، خواهان برخورداری از همه حقوق و استعدادهای نهفته در این جهان است ، ملاک و میزانی که میتواند به انسان ارزش واقعی خودش را نشان دهد.

حکومت دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی است؛ او در نوشته ها که اخیرش در این خصوص صریح تر سخن می گوید. بنابراین هر دو نوع حکومتی که می توانیم از نوشته های بازگان

استنباط کنیم در بسیاری از موارد مشترک اند و اختلاف بین آنها بیشتر ناشی از تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه و عدم تبیین صحیح رابطه دین و سیاست به زعم وی است

منابع :

۱- پیرامون جمهوری اسلامی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۵۱.

۲- همان، ص ۱۵۲.

۳- سیاست، ارسطو، ترجمه حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۸ ش، ص ۱۰.

۴- همان، ص ۱۵۳.

۵- همان، ص ۱۵۴.

۶- همان، ص ۱۵۳.

۷- همان.

۸- همان.

۹- اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۱۷۱.

۱۰- همان، ص ۱۷۲.

۱۱- همان، ص ۱۷۳.

۱۲- امامت و رهبری، انتشارات صدرا، ۱۳۶۴ ش، ص ۸۱.

۱۳- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱۴- پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۵۰.

۱۵- همان، ص ۱۵۴.

۱۶- اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۱۷- پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۵۴.

۱۸- پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۲ - ۶۷.